

به نام خدا

روایت

## زنی عریان در میان یک جنگ جهانی...

زنی عریان در میدان ایستاده. بخار روی پنجره را بیشتر پاک می‌کنم: از دو طرف آتش یک جنگ جهانی است.

پاییز تا بهار یک هزار و سیصد و نود و هفت تا نود و هشت

پویا پیر حسینلو

: پرستو،

- ولی ما به روسی بهش می‌گیم رداسپارو، گنجشک قرمز

## بازیگران:

ماتا-جوان	گرتروود مارگاریت زله یا ماتاهاری-جوان. زنی حدودن ۲۰ ساله.
ماتا-جاسوس	گرتروود مارگاریت زله یا ماتاهاری-جاسوس. زنی حدودن ۴۰ ساله
ماتا-عشق	گرتروود مارگاریت زله یا ماتاهاری-عشق. زنی حدودن ۴۰ ساله
ولادیمیر ماسلوف	پیرمردی حدودن ۶۰ ساله. لاغر اندام، نحیف و احتمالن نابینا
مک لود، بازپرس، جارچی،	
مردفرانسوی، افسرآلمانی،	
افسرفرانسوی، سرباز	
و کشیش	که همگی توسط یک بازیگر مرد حدودن ۴۰ ساله اجرا خواهد شد.

ماتا-جاسوس در وسط صحنه ایستاده است. معذب است، نور از چند طرف به چشمانش می‌خورد و نمی‌تواند به خوبی اطراف را ببیند، به همین دلیل معذب در وسط صحنه ایستاده و سعی می‌کند خیلی به بالا نگاه نکند.

صدا کلاهت رو در بیار

ماتا-جاسوس سعی می‌کند منبع صدا را نگاه کند، اما نور شدید باعث می‌شود سرش را پایین بیندازد.

کلاهش را در می‌آورد و درون سطل فلزی مقابل پایش می‌اندازد.

صدا لباس‌ها رو در بیار.

ماتا-جاسوس شما حق ندا...

صدای گوش‌خراشی شنیده می‌شود، ماتا‌های گوش‌هایش را می‌گیرد و حرفش ناتمام باقی می‌ماند.

صدا لباس‌ها رو در بیار. الان.

ماتا-جاسوس اینجا؟

صدا الان!

ماتا-جاسوس در سکوت و با دردی که از نگاهش می‌بارد لباس‌هایش را در می‌آورد.

صدا همه‌ی لباس‌ها رو. الان.

ماتا-جاسوس خواهش...

صدای نویز تکرار می‌شود.

ماتا-جاسوس با رنجی مزاعف تمام لباس هایش را  
در می آورد.

خودش را جمع می کند و با دست هایش سعی  
می کند سینه و بین پاهایش را بپوشاند.

ماتا-جاسوس همین طور که در خودش جمع  
می شود. کم کم نور می رود، صدای بسته شدن  
درهای زندان شنیده می شود و سیاهی  
همه جا را پر می کند.

همراه با موسیقی نور عجیبی صحنه را پر می کند.  
ماتاهاری کم کم بلند می شود.

آرام آرام به طرفین حرکت می کند، کم کم  
دست هایش را باز می کند، گریه می کند و شروع  
به رقصیدن می کند. هق هق گریه هایش رقصش  
را هم ناموزون می کند. ماتاهاری می رقصد تا  
جایی که از خستگی و درد بیهوش به روی زمین  
می افتد.

همه جا تاریک می شود.

در سیاهی و سکوت زمانی می گذرد.

صدای باز شدن درهای زندان همه جا می پیچد و  
سپس نور فضا را روشن می کند.

گرتروود مارگاریت زله - ملقب به ماتاهاری

صدا

شما به جرم جاسوسی برای بیگانگان و مشارکت غیرمستقیم در کشته شدن ۵۰ هزار  
سرباز بیگناه فرانسوی

به اعدام در جوخه ی آتش محکومید.

ماتا-جاسوس انگار از کابوسی بیدار شده باشد.  
می ایستد.

نور به شکل طبیعی بر می گردد. ولادیمیر وارد  
می شود.

من هیچ وقت این صحنه رو ندیدم.

ولادیمیر

از وقتی که ماتهاری به جرم جاسوسی دستگیر شد من دیگه هیچ وقت ندیدمش.  
تمام روزهایی که تو زندان بود. حتی زمانی که از من به عنوان شاهد خواستن که به  
دادگاهش بیام.

و تو نیومدی

ماتا- عشق

حتی زمان اعدامش.

ولادیمیر

حتی زمان خاک سپاریش.

بعد از روزهایی که کنار تختم می شست و دستم رو محکم فشار می داد، دیگه هیچ  
وقت ماتهاری رو ندیدم.

الان اینجا چی کار می کنی؟ دیر نشده برای اینکه دوباره من رو یادت بیاری؟

ماتا- عشق

دارم ماتهاری رو برای این ها تعریف می کنم.

ولادیمیر

کودوم ماتهاری؟

ماتا- عشق

از یک موزه تو هلند اومدن پیشم. موزهی ماتهاری. گفتن تو یکی از نزدیک ترین  
آدم ها به اون بودی. گفتم خیلی سال از اون موقع گذشته. گفتن مگه میشه فراموشش  
کرده باشی؟ گفتم چیرو؟

ولادیمیر

یک عکس به من نشون دادن.

عکس خودم بود. ۴۰ سال پیش. و خط ماتاهاری که پشتش یادگاری نوشته بود.

«به یاد روزهای زیبایی که کنار ولادیمیر بودم. کسی که بیشتر از هر کس عاشقش بودم»

ماتا- عشق

گفتن روایت تو رو می‌خوایم. گفتیم از کی؟

ولادیمیر

گفتن ماتاهاری.

گفتم کدوم ماتاهاری؟

خوشحالم که چنین جمعیتی رو می‌بینم

ماتا-جاسوس

خوشحالم که امروز اینجا

بیخشید که بد حرف می‌زنم، من آلمانی خیلی کم می‌دونم. و رقص تنها کلمه‌ی آلمانی که بدون غلط می‌گمش.

این اولین بار نیست که میام آلمان، ولی اولین باره که چنین جمعیتی رو می‌بینم. و اولین باره که در میون شمام.

من ماتاهاری‌ام. معنی اسمم اگر به آلمانی ترجمه‌اش کنم میشه آفتاب. و این اسمیه که شیوا، خدای نگهبان آسمون زمین برای من گذاشت.

پدر من نگهبان معبد شیوا تو اندونزی بود و مادرم برای شیوا می‌رقصید. من وقتی به دنیا اومدم، مادرم مرد و شیوا معلم من شد، که رقصنده‌ای برازنده خودش داشته باشه. اون به من رقصی جادویی یاد داد، رقصی که شبیه به هیچ رقصی نیست.

امشب می‌رقصیم، به امید روزی که شیخ مرگ، شیخ این جنگ بزرگ از روی اروپا رد بشه. می‌رقصیم برای شیوا که نگهبانمون باشه.

بلافاصله یک افسر آلمانی شروع می‌کنند برای

ماتاهاری-جاسوس دست زدن و به او نزدیک تر

می‌شود.

ماتا روی صندلی می‌نشیند، انگار در حال پاک کردن آرایشش پس از اجرا است. افسر-آلمانی پشت سر ماتا قرار دارد و ماتا او را از طریق آئینه (فرضی) نگاه می‌کند.

افسر آلمانی شب فوق‌العاده‌ای بود.

(ماتا هاری خیره به آئینه لبخند می‌زند)

افسر آلمانی شبیه به یک جادو می‌مونه. شبیه یک معجزه است رقصیدنت.

ماتا-جاسوس آفرین به شیوا

افسر-آلمان نه، آفرین به تو که انقدر خوب داستان تعریف می‌کنی

به رانندتون گفتم بره، امشب رو باید مهمون من باشی

ماتا-جاسوس متاسفانه امشب مهمون شخصی دیگه‌ایم

افسر آلمانی هر مرد خوشبختی آرزوش اینه که ماتا هاری یک شب مهمونش باشه

ولی از قبول دعوت من پشیمون نمیشید

ماتا-جاسوس آخرین باری که مهمون یک افسر آلمانی بودم پشیمون شدم

افسر آلمانی اگر پیشنهاد وسوسه کننده‌ای نداشتم، انقدر اصرار نمی‌کردم

ماتا-جاسوس اگر از قبول اصرار تون باز هم پشیمون شدم؟

افسر آلمانی پشیمون نمی‌شید

ولادیمیر کاش پشیمون می‌شد. کاش پشیمون می‌شد و پیشنهاد آلمان‌ها رو قبول نمی‌کرد.

ماتا-عشق من هیچ وقت پیشنهاد آلمان‌ها رو قبول نکردم.

ولادیمیر بس کن ماتا

ماتا-جاسوس بهت نمیداد همچین خونه‌ای داشته باشی!

افسر برای ماتا مشروب می ریزد.

افسر آلمانی	خوبه که شروع نا امید کننده‌ای نداریم
ماتا-جاسوس	من معمولن حواسم به آخر کاره، شروع خیلی مهم نیست
افسر آلمانی	ولی من هنوز آماده آخر کار نیستم
ماتا-جاسوس	پس بهتره سریع آماده بشی، خیلی وقت نداری
افسر آلمانی	به سلامتی ماتاها
ماتا-جاسوس	به سلامتی نازی‌ها
<p>همین طور که حرف می‌زنند و مشروب می‌خورند، کم کم تسلط هر دو (بیشتر افسر آلمانی) روی حرف‌ها و کلماتش کمتر و کمتر می‌شود.</p>	
افسر-آلمانی	اوه، اوه.
ماتا-جاسوس	چه سخاوتمی، سلامتی نازی‌ها!
افسر-آلمانی	سعی می‌کنم دیگه تکرار نشه
ماتا-جاسوس	انگار تا صبح جنگ سختی قراره بینمون باشه
افسر-آلمانی	فکر نکنم تا صبح طول بکشه
ماتا-جاسوس	تا صبح که طول می‌کشه، ولی نه با جنگ، با صلح
افسر-آلمانی	آلمان‌ها مگه صلح هم بلدن؟
ماتا-جاسوس	برای صلح بزرگ، نیاز به جنگ بزرگه
افسر-آلمانی	برای جنگ بزرگ، نیاز به صلح با دوستانه.
ماتا-جاسوس	من دوست شما نیستم
افسر-آلمانی	ولی امشب اینجاییم که بالاخره با هم دوست بشیم
ماتا-جاسوس	و اگر بگم نه؟



افسر-آلمانی  
 فقط مذاکره رو سخت تر می کنی. و طولانی تر

ماتا-جاسوس  
 خب. شروع کن

افسر-آلمانی  
 این هدیه از طرف دولت آلمان

ماتا-جاسوس  
 هدیه امشب اینجا بودن فکر نکنم نیاز باشه که انقدر گرون باشه

افسر-آلمانی  
 این نشون می ده ما نازی ها قدر ماتاهاری رو خوب می دونیم

ماتا-جاسوس  
 همین جا، یا راحت تری بریم تو اتاق؟

افسر آلمانی  
 ماتاهری که نباید شبیه یک زن معمولی زندگی کنه

افسر آلمانی کمکم کرواتش را شل می کند و  
 دگمه های یقه اش را باز می کند.

ماتا-جاسوس  
 تو نگران من نباش، هنوز هوادارای من تو فرانسه بیشتر از هواداری نازی ها تو آلمان

افسر آلمانی شروع می کند برای ماتاهاری سوت  
 و دست زدن

افسر آلمانی  
 من هم یکی از هوادارات.

ماتا-جاسوس  
 و در عوضش؟

افسر آلمانی  
 هیچی

هیچی

ماتا-جاسوس  
 فقط باید کمک کنی (انگار ادا در می آورد) شبخ مرگ، شبخ این جنگ بزرگ  
 زودتر گورشو گم کنه و بره  
 و ما بعد از نجات اروپا، کنار هم توی برلین باشکوه زندگی کنیم  
 قبوله.

ماتا-جاسوس  
 ولی هزینه ی اینکه من تو پاریس براتون بچنگم و شماها توی برلین باشین خیلی زیاده  
 آخه ممکنه چند تا از این Lohner ها تون بیان

موقعی که من در حال رقصیدنم، چند تا ازون بمب‌های کوچیکشون رو بندازن روی سر پاریس.

اون وقت برلین بدون من که دیگه شکوهی نداره

هیچ وقت. هیچ وقت Lohner ها همچین کاری نمی کنن

روزی ۱۰ هزار نفر تو اروپا دارن کشته میشن

یکیشون هم ماتا هاری

وقفه‌های بین حرف‌ها بیشتر می‌شود. کم‌کم کم  
حرف‌ها نا مفهوم و تار می‌شود. در پایان افسر  
آلمانی روی مبل می‌افتد و خوابش می‌برد.

نه!

نه!

اون‌ها هیچ کودوم ماتا هاری نیستن.

ماتا هاری دوست منه. دوست نازی هاست.

یک دوست، بدون اینکه نیاز باشه روی تخت باهاش بجنگی؟

نه، نه، نه

من فقط یک کم سرم درد گرفته.

الان پامیشم

...

تو برو تو اتاق، من الان پامیشم.

من هیچ چیز از این اتفاق‌ها نمی‌دونستم. ولی الان خوب و خوب می‌تونم تصورش

کنم لحظه به لحظه‌ای رو که کنار افسرهای آلمانی بوده. در آغوش اون نازی‌ها

ولادیمیر

عوضی. کاش ماتاهاری قبول نمی کرد، کاش هیچ وقت برای آلمانها جاسوسی نمی کرد.

من هیچ وقت برای آلمانها جاسوسی نکردم.

ماتا-عشق

من فرانسه بزرگ شدم، فرانسه رو دوست داشتم، هیچ وقت به فرانسه خیانت نکردم.

بس کن ماتا

ولادیمیر

یک بار هم حرف های من رو گوش کن

ماتا-عشق

سکوت

من ۲ سال بعد از این اتفاق ها با ماتاهاری آشنا شدم. ماتا یک رقص معروف بود. معروف ترین زن کل اروپا. و فقط می رقصید. حداقل من اینجوری فکر می کردم.

ولادیمیر

من فقط می رقصیدم. همین. این همه ی حقیقت بود.

ماتا-عشق

اون ۴۰ سالش بود و من یک جوون ۲۳ ساله. من یک خلبان خوشنام بودم و اون یک رقصه مشهور. یک زن بدنام.

ولادیمیر

از نگاه من، اون تنها زن زندگی من بود، و من برای اون شاید... شاید... یکی مثل خیلی های دیگه.

گوش من از این حرف ها و حرف های شبیه به این پره. چرا باید حرف های تورو باور کنم.

ماتا-عشق

من چی کار کنم که تو باور کنی؟

ولادیمیر

رابطه ی ما باور کردنی نیست. برای هیچکس.

ماتا-عشق

برای من هست

ولادیمیر

من آب از سرم گذشته. ولی تو، تا همیشه بهت می خندن.

ماتا-عشق

بین! هرکاری می خواهی بکنی بکن، ولی اسم عشق روش نزار

هیچ کاری نمی‌کنم. ولی اسمش رو می‌زارم عشق.	ولادیمیر
تو هیچی از من و زندگی من نمی‌دونی	ماتا-عشق
من بهتر از هر کسی تو رو می‌دونم	ولادیمیر
تاحالا تو آغوش هیچ زنی خوابیدی؟	ماتا-عشق
یکیشون رو انتخاب کن، تو آغوشش چشم‌هات رو می‌بندی، چشم‌هات رو باز می‌کنی همه چیز رو فراموش کردی	
چشم‌هام رو می‌بندم، چشم‌هام رو باز می‌کنم، چشم‌هام رو می‌بندم، چشم‌هام رو باز می‌کنم. فقط تویی ماتا	ولادیمیر
تو هم جای چشم توی کاسه‌ی سرت گلوله‌های خونه	ماتا-عشق
من رو ببین ماتا	ولادیمیر
نفس‌هات مثل همشون صدای گرگ می‌ده	ماتا-عشق
من رو بشنو ماتا	ولادیمیر
شیه‌اون‌ها بوی گندآب می‌دی	ماتا-عشق
ولادیمیر بو می‌کشد	
برای یک بار هم شده من رو بو کن ماتا	ولادیمیر
سکوت	
دارم باور می‌کنم.	ماتا-عشق
حتی رویاهام هم انقدر سپید نبودن	ولادیمیر
حس می‌کنم دوباره ۲۰ سالمه	ماتا-عشق
حس می‌کنم دارم پرواز می‌کنم	ولادیمیر
دارم پرواز می‌کنم	ماتا-عشق

ولادیمیر  
تمام ۳ هفته‌ی که برای تعطیلات می‌تونستم برگردم روسیه رو اونجا بودم، از نیمه‌های شب تا صبح، خیابابون‌های پاریس رو راه می‌رفتیم.

چشم‌هام رو می‌بستم، تمام مغازه‌ها، تمام کافه‌ها، تمام پستی بلندی‌ها رو از حفظ بودم.

چشم‌هام رو می‌بستم که بهتر ببینمش، همون جوروی که دوست داشتم.

ماتا-عشق  
من رو شبیه خودم ببین، نه شبیه چیزی که دوست داری

ولادیمیر  
گفتم:

«ای عشق. ای عشق. مرا بشنو!»

گفت من از شعر هیچی نمی‌دونم

ماتا-عشق  
من از شعر هیچی نمی‌دونم

ولادیمیر  
و من بیشتر براش خوندم. به روسی.

ماتا-عشق  
من فقط نگاهش می‌کردم. به فرانسه. به آلمانی. به مالایی که هنوز خوب خوب یادم بود.

ولادیمیر  
و من بیشتر از همیشه عاشقش شده بودم. عاشق ماتاهاری.

ماتا-عشق  
ولی تو هیچی از من نمی‌دونی.

ولادیمیر  
تعریف کن. گوش می‌کنم.

ماتا-عشق  
تعریف کردنی نیست.

ولادیمیر	خب چشم‌ها ت رو ببند، خودم از روی پلکات می خونمشون
ماتا-عشق	خوندنی نیست. یک درده. یک درد که باید تجربه‌اش کرد.
ولادیمیر	همه‌ی وجودم پر از درد میشه، حتی با شنیدنش
ماتا-عشق	دردی که شبیه هیچ درد دیگه‌ای نیست
ولادیمیر	گفتم ما تا ابد وقت داریم، برای گفتن و شنیدن و فهمیدنش. برای تعریف کردنش. برای درد کشیدنش. گفت اسم واقعی‌ام ماتا‌هاری نیست. من گرتروود مارگارت زلام.
ماتا-جوان	من گرتروود مارگارت زلام
	سکوت
	بیخشید، سلام. اصلن می‌تونید مارگاریتا صدام کنید. بیخشید من بلد نیستم خیلی خوب حرف بزنم، یک کم هم البته الان هول شدم. آگهی تون رو توی روزنامه دیدم، گفتم شاید من بتونم همسری مناسبی براتون باشم.
مک لود	اهل کجایی؟
ماتا-جوان	همینجا، هلند متولد شدم. شهر لیوآردن. ۱۸ سالمه، ۱۷۷ سانت قدمه، دور سینم ۷۸ سانت و فقط ۵۷ کیلو وزنمه.
مک لود	من تو ارتش کار می‌کنم. ۳ هفته دیگه باید بریم اندونزی. جاوه. اون جا رو بلدی؟
ماتا-جوان	نه قربان
مک لود	چیزی می‌خوری؟

ماتا-جوان	نه. قربان. ممنون.
مک لود	زندگی تو یک کشور دیگه اذیت نمی کنه؟
ماتا-جوان	اشکالی نداره قربان.
مک لود	فکر نکردی ازدواج از طریق آگهی روزنامه ممکنه پر خطر باشه؟
ماتا-جوان	خانواده‌ات می دونن که الان اینجایی؟
مک لود	من تنهام. پیش عمه‌ام زندگی می کنم.
ماتا-جوان	همیشه تنها بودی؟
مک لود	همیشه تنها بودم
ماتا-جوان	و من اولین مرد زندگیتم؟
مک لود	اولین مرد
ماتا-جوان	و اولین کسی که لمست می کنه؟
مک لود	سکوت
ماتا-جوان	فکر نمی کنی من باید بدونم
مک لود	من هیچ مردی توی زندگیم نبوده قربان
ماتا-جوان	کم کم لحن مک لود شبیه به بازجویی می شود. ماتا-جوان بغض می کند و آرام اشک می ریزد.
مک لود	همیشه انقدر راحت دروغ می گی
ماتا-جوان	من دروغ نمی گم
مک لود	الان داری می گی. می گی هیچ کس توی زندگیت نبوده، ولی یک نفری بوده که لمست کرده. یا شاید چند نفری. من باید بدونم با کی دارم می رم زیر یک سقف. دوست ندارم شب اولی که باهم ایم، برای همیشه از خونه پرت کنم بیرون
ماتا-جوان	به خواست من نبود
مک لود	من ۴۰ سالمه. برای من باید یک قصه‌ی بهتر تعریف کنی

ماتا-جوان توی دبیرستان بود. من فقط ۱۴ سالم بود. تو رو خدا قربان، میشه درباره اش حرف  
نزنیم

مک لود چرا که نه. حتمن می تونیم درباره اش حرف نزنیم  
ایده ی بدی نیست.

حرف نمی زنیم، تو هم می ری و دوباره پیش عمه ات زندگی کنی

سکوت

وقتی دارم باهات حرف می زنم توی چشم هام نگاه کن

مدیر دبیرستانمون بود.

ماتا-جوان

من نمی خواستم. باور کنید من نمی خواستم.

رفته بودم توی اتاقش. جای چشم تو صورت اش کاسه ی خون بود. بوی گندآب

می داد، و صدای نفسش شبیه صدای نفس گرگ بود.

درست اختلاف سنی من و تو، مثل اختلاف سنی من و مک لوده

ماتا-عشق

اون دوستت داشت؟

ولادیمیر

اگه دوسم داشت هرروز با یک زن نبود.

ماتا-عشق

ممکنه به نویسنده ربطی نداشته باشه ولی بهتره

مک لود برود و در بین تماشاگران بنشیند و

همچنان ماتا-عشق و ولادیمیر در صحنه بمانند،

هرچند تمرکز باید بر روی ماتا-جوان باشد.

این رسمه جاوه است

مک لود

من باردارم. ما بالاخره بچه دار شدیم.

ماتا-جوان

پدرش کیه؟

مک لود

من از در این خونه مگه بیرون هم میرم؟ من جز تو کیو دیدم تو این چند وقت؟

ماتا-جوان



مک لود	چی می دونم شاید یک نفری که تو نمی خواستی، فقط رفتی تو اتا قش
ماتا-جوان	اون یک راز بود، یک راز بود که فقط تو می دونستیش و من
مک لود	من امشب خونه نمیام
ماتا-جوان	مک لود تا چند ماه دیگه پسر مون به دنیا میاد، ولی تو تا نصف شب دنبال کثافت کاری های خودتی
مک لود	به فکر خودت باش، به خودت برس
ماتا-جوان	من حتی نمی تونم با مردم اینجا حرف بزنم
مک لود	زن ها به همه ی زبان ها دنیا می تونن حرف بزنن
ماتا-جوان	مک لود. من هیچی. ولی پسر مون دوست داره بیشتر ببینت.
مک لود	برا چی اومدی اینجا؟
ماتا-جوان	نور من دوست داره باهات بازی کنه
مک لود	خسته ام، خوابم میاد
ماتا-جوان	تا چند ماه دیگه دومین بچه مون به دنیا میاد. نور من بی قراری می کنه. می خواد ببینت.
مک لود	من امشب نمیام خونه، منتظرم نباش.
	سکوت
ماتا-جوان	مک لود من حال خوب نیست. میشه دکتر بیاری.
	سکوت
ماتا-جوان	من دیگه تحمل این خونه رو ندارم.
	سکوت
ماتا-جوان	صدای من رو میشنوی؟ توی عوضی اصلن حواست به من هست... دارم باهات حرف می زنم... پسر مون تو تب داره می سوزه. تمام بدنش زخم شده. اون داره می میره

سکوت

شما مک‌لود رو ندیدی؟ چند روزه خونه نیومده. میشه پیغام من رو بهش برسونید؟

سکوت

پسرمون مرده. نورمن دیگه نفس نمی‌کشه. اون دیگه نفس نمی‌کشه. اون دیگه حرف نمی‌زنه. خدای من...

سکوت

ماتا-جوان اشک هایش را پاک می‌کند. خودش  
را به سختی سرپا می‌کند و متن نامه را به صورت  
کاملن روایی و بدون احساس می‌خواند:

مک‌لود.

من از این خانه می‌روم. برای همیشه.

امیدوارم قبل از اینکه این یادداشت را بخوانی به اندازه کافی از این شهر دور شده باشم...

شاید برای همیشه از اندونزی رفتم، و شاید برای همیشه در کوهستان‌های اینجا ماندم. تا زمان مرگ.

هرگز دلم برای تو تنگ نخواهد شد. اما دلم برای دخترمان تنگ می‌شود، انگار او تنها سهم من از زندگی است. ازش مراقبت کن.

ماتا-عشق با یک نقاب که چهره‌اش را پنهان  
کرده در حال رقیصیدن در صحنه است. ماتا-جوان  
همچون یک تماشاچی به اون نگاه می‌کند.

می‌گفت زن‌ها بلدن به همه‌ی زبون‌ها دنیا حرف بزنن

ماتا-جوان

سکوت

ولی انگار نه با زن‌ها

ماتا-جوان

سکوت

ماتا-جوان

انگار رقص تنها کلمه‌ای که میشه به همه‌ی زبون‌ها گفتش

سکوت

ماتا-جوان

انگار وقتی هیچکسی رو نداری، انگار وقتی تنهایی، قوی تری

ماتا-جوان همچون یک شاگرد پشت سر رقصنده  
قرار می‌گیرد و حرکات او را تکرار می‌کند.

رقصنده

نفس‌ات رو تو سینه‌ات جمع کن، دست‌هات رو بکش، ذهنت رو پرواز بده. به آفتاب

خیره شو

تا کی دا

تا کی دا

تا کی دا

تا کی دا

تا کی دا

ماتا-جوان

تا کی دا

تا کی دا

رقاص

رقاص ناراضی است. ماتا-جوان می‌ایستد. رقص  
از اول شروع می‌کند و ماتاهاری باز از ابتدا

تا کی دا

تا کی دا

تا کی دا

تا کی دا

رقاص

ماتا-جوان

رقاص متوقف می‌شود. دور ماتا-جوان حرکت  
می‌کند و در چشمانش خیره می‌شود. در سکوت

چندین بار دور او می‌چرخد و دوباره شروع می‌کند.

		تا	رقاص
		کی	
		دا	
دا	کی	تا	
دا	کی	تا	
دا	کی	تا	ماتا-جوان
دا	کی	تا	
دا	کی	تا	

در ادامه رقص و ماتا-جوان با همدیگر و در تقطیع‌هایی پشت هم جملات را می‌گویند.

	دی	دی	دی
	دی	دی	دی
	دی	دی	دی
	دی	دی	دی
دیوم دان		دیو دادا	
دیوم دان		دیو دادا	
دیوم دان		دیو دادا	
دا	کی	تا	
دا	کی	تا	
دا	کی	تا	

تا کی دا

تا کا دی می

تا کا جو می

تا کا دی می

تا کا جو نو

تا کا دی می

دا-دین-گینا-دو

اسم ماتاھاری رو اون روم گذاشت. به روسی میشه آفتاب.

ماتا-عشق

مگه تو روسی بلدی؟

ولادیمیر

همین یک کلمه رو

ماتا-عشق

ماتا... هاری

ولادیمیر

ولی من دوست داشتم واقعن از شیوا رقص یاد گرفته باشی

من واقعن از شیوا رقص یاد گرفتم

ماتا-عشق

همه چیز برگشت سر جاش

ولادیمیر

تو نمی خوای چشم هات رو باز کنی؟

ماتا-عشق

نه، این جوری خوشبخت ترم

ولادیمیر

پس چه اصراری داری گذشته من رو بدونی؟ هر جور که دلت می خواد خودت

ماتا-عشق

روایتش کن

نمی دونم. انگار که شبیه به یک راز می مونه. یک راز که فقط تو می دونیش و من.

ولادیمیر

مک لوئید	چرا برگشتی؟
ماتا-جوان	هر کاری کردم، ولی دیدم بدون دخترم نمی‌تونم زندگی کنم.
مک لود	الان فهمیدی؟
ماتا-جوان	آدم‌ها اشتباه می‌کنن، فکر می‌کنن تنهایی قوی‌ترن، می‌تونن. ولی من نمی‌تونم
مک لود	شاید شبیه یک راز بمونه، یک راز که فقط تو می‌دونیش و من. دوست ندارم بقیه درباره ما این‌طور فکر کنن
ماتا-جوان	چشم. می‌تونم لویس رو ببوسم؟
<p>ماتا-عشق (درکنار ولادیمیر) شروع به اشک ریختن می‌کنه.</p>	
ولادیمیر	فراموشش کن. لازم نیست انقدر خودتو اذیت کنی. بیخشی نباید انقدر اصرار می‌کردم، نباید اینجوری آذارت می‌دادم.
مک لود	ماموریت من ۱ سال دیگه تموم میشه. بعدش می‌تونیم برگردیم هلند. اونجا لازم نیست کسی از اتفاق‌های جاوه چیزی بدونه. فکر می‌کنم اینجوری همه چیز بهتر بشن.
ماتا-جوان	همه چیز بهتر می‌شن. انگار که چشم‌هامون رو بیندیم. چشم‌هامون رو که باز می‌کنیم همه چیز از اوله. از اول زندگی می‌کنیم.
ماتا-عشق	هیچ وقت هیچ چیز از اول شروع نمیشه. فقط درد که تکرار میشه.
ولادیمیر	دردها فراموش می‌شن
ماتا-عشق	دردهای یک زن فراموش نمیشن. فرقی نمی‌کنه کجای دنیا، کجای تاریخ و ایستاده باشن، دردهای یک زن فقط تکرار می‌شن.

ولادیمیر	من اینجام که فراموش کنی
ماتا-عشق	انگار دارم کابوس می بینم. حتی تو بیداری. حتی تو خواب.
	حتی لحظه های که برای یک لحظه چشم هام روی هم می زنم،
	حتی وقتی دارم پلک می زنم
	انگار وسط یک جنگم. دور تا دورم رو مردهایی گرفتن که جای چشم توی
	کاسه های سرشون گلوله های خونه،
	قدم قدم بهم نزدیک می شن و می خندن. وقتی که می خندن لته هاشون معلوم میشه و
	من می ترسم
	بین یک گله مرد گیر افتادم.
	یک گله مرد شبیه هم. که صدای نفس هاشون صدای گرگ می ده، تنشون بوی
	گندآب می ده و دارن قدم به قدم نزدیک تر میشن به من.
ولادیمیر	بیا بریم با هم قدم بزیم
	ما این کابوس رو تمومش می کنیم
	مک لود و ماتا جوان از صحنه خارج می شوند
ماتا-عشق	با چشم های باز
ولادیمیر	با چشم ها بسته بهتر خیابون های پاریس رو بلدم
ماتا-عشق	ما چشم ها باز من بیشتر دوست دارم
ولادیمیر	بریم مولن روژ
ماتا-عشق	برای اونجا رفتن لازمه اول توی رقصیدن بهتر بشی
ولادیمیر	دیشب، خواب که بودم شیوا بهم یاد داد
ماتا-عشق	چه عجیب (به شوخی)
ولادیمیر	چشم هات رو که ببندی، باور می کنی (با خنده)

از موسیقی‌های معروف کلوب شبانه مولن روژ  
 برای رقص (Can Can Dance) شنیده می‌شود.  
 ولادیمیر و ماتا-عشق و ماتا-جاسوس دور میز  
 نشسته‌اند، آب می‌خورند و می‌خندند.  
 ماتا-جاسوس مردی را می‌بیند، بلند می‌شود و به  
 سمتش می‌رود.

	Bonjour	ماتا-جاسوس
	اوه! ماتاهاری	پیرمرد فرانسوی
سکوت		
دیدن دوبارتون تو پاریس واقعن هیجان انگیزه		پیرمرد فرانسوی
فکر کرده بودید از دستم راحت شدید؟		ماتا-جاسوس
نه دختر.		پیرمرد فرانسوی
جنگ کل اروپا رو گرفته. این طرف و اون طرف رفتن خیلی خطرناک شده		
به خاطر همین دنبال می‌گشتم		ماتا-جاسوس
بیخشید سرما خورده بودم، کل هفته پیش نتونستم برم سرکار		پیرمرد فرانسوی
وقتش شده از رقیصدن بازنشسته شم.		ماتا-جاسوس
یا مریم مقدس. اتفاق عجیبی افتاده؟		پیرمرد فرانسوی
۳۷ روز دیگه تولد ۴۰ سالگیه. می‌خوام برای آخرین بار برم رو صحنه و تمام.		ماتا-جاسوس
اوه. تو هنوز خیلی جوونی.		پیرمرد فرانسوی
چندتا مهمون ویژه می‌خوام. لیستش رو برات نوشتم. خیلی برام مهمه که حتمن اون شب باشن. و حتمن اون شب شام رو کنار هم بخوریم.		ماتا-جاسوس
چرا داری همچین کاری می‌کنی؟		ولادیمیر



ماتا-عشق می خوام بیشتر کنارت باشم. فقط ماهی یک هفته پاریسی. اون چند روز رو هم من کنارت نباشم دیگه دیوونه می شم.

ولادیمیر دوری از رقصیدن، دوری از صحنه نمایش دیوونه ات می کنه

ماتا-عشق دیگه صحنه نیست که آروم می کنه. چشم دوختن تو چشم های توئه

ولادیمیر با چشم های بسته

پیرمرد فرانسوی چرا داری همچین کاری می کنی؟ کاش بیشتر فکر کنی

ماتا-جاسوس تا کی می تونم روی صحنه بمونم؟ الان که هنوز طرفدار دارم زمان بهتریه برای اجرای خداحافظی

پیرمرد فرانسوی رقصیدن تنها کاریه که تو بلدی. خیلی زود فراموش می شی.

ماتا-جاسوس کل اروپا تو جنگه. تو جنگ فرصت های بهتری هم هست برای روزهایی که آدم ها فراموش می کنن

پیرمرد فرانسوی نه برای تو

ماتا-جاسوس اتفاقن برای من. کنار اون هایی که می جنگن باید بجنگم

پیرمرد فرانسوی من از حرف های تو چیزی نمی فهمم. اگه پشیمون شدی بهم خبر بده. وقتی کل دیوارهای پاریس پر بشن از عکست دیگه راه برگشتن نداریم.

پیرمرد فرانسوی و ماتا-جاسوس از صحنه خارج

می شوند. مکان از کاباره تغییر می کند.

جارجی	آخرین اجرای ماتاهاری روی صحنه.	ولادیمیر	صبح زود می رم.
	خداحافظی بزرگ ترین رقصنده ی اروپا.	ماتا-عشق	کاش هیچ وقت صبح نشه
	فقط ۳۰ تا بلیط مونده.	ولادیمیر	چشم هامون رو روی هم بزنیم هفته ها گذشته و من برگشتم پیشت.
	بدوید.	ماتا-عشق	اگر آلمان ها تا اون موقع همه ی پاریس رو نگرفته باشن
		ولادیمیر	باید از روی ما رد بشن اول

<p><b>ماتا-عشق</b> این طوری حرف نزن. غمگینم می کنه</p>	<p>بدو دید.</p>
<p><b>ولادیمیر</b> غمگین تر از من؟ که دارم آخرین نمایشت رو از دست می دم</p>	<p>ودای ماتاهاری بزرگ. آخرین اجرا.</p>
<p><b>ماتا-عشق</b> شبیه من. که همه ی نمایش هات تو آسمون رو از دست دادم</p>	<p>۱۰ بلیط پایانی.</p>

<p>ولادیمیر</p>	<p>من توی آسمون داشتم نمایش می دادم</p>
<p>ماتا-عشق</p>	<p>و من روی زمین</p>
<p>ولادیمیر</p>	<p>تمام اون لحظه ها به فکر ماتاهاری بودم</p>
<p>ماتا-عشق</p>	<p>تمام لحظه هایی که می رقصیدم انگار در آغوش ولادیمیر داشتم می رقصیدم</p>
<p>ولادیمیر</p>	<p>آخرین نمایش من بود</p>
<p>ماتا-عشق</p>	<p>اون آخرین نمایش من بود</p>
<p>ولادیمیر</p>	<p>یک نمایش وحشتناک. یک شکست بزرگ.</p>
	<p>همه ی دوست هام، همه ی خلبان های ۲۷ هواپیمایی که توی عملیات بودیم کشته شده بودن.</p>
<p>ماتا-عشق</p>	<p>ترس همه ی وجودم رو گرفت. ترس تنهایی.</p>
	<p>فکر کردم، آدم ها وقتی تنهان بیشتر می ترسن.</p>
<p>ولادیمیر</p>	<p>تنها بودم، بین آسمون و زمین، دور خودم می چرخیدم و پایین تر می رفتم</p>
	<p>همه ی دوست هام، همه ی خلبان های ۲۷ هواپیمایی که توی عملیات بودیم کشته شده بودن.</p>

ماتا-عشق

خبر شکست بزرگ ارتش از آلمان‌ها همه جا بود.

کسی انتظار نداشت هیچ آدمی تو خط مقدم زنده مونده باشه. جز من.

ولادیمیر

جز من

ماتا-عشق

و این خوشحال کننده ترین خبر تمام زندگیم بود

فکر کردم مردم. چشم‌هام رو باز کردم، هیچی ندیدم، همه جا سیاهی بود. مطمئن شدم که مردم.

ولادیمیر

ماتا-عشق

گفتن دیگه نمی‌تونه ببینه. هر دو چشمش رو از دست داده.

گفتن دیگه نمی‌تونن ببینن.

همه جا سیاه می‌شود. بدون ذره‌ای نور.

ولادیمیر

من مردم؟ کسی صدای من رو میشنوه؟ کسی اینجا هست؟

ماتا. ماتا. ماتا. ماتا. ماتا.

نهههههههه.

ماتا-عشق

کسی بود که صدات رو بشنوه؟

ولادیمیر

یک پرستار آروم توی گوشم گفت. نترس! همه چیز خوبه، فقط نمی‌تونن ببینن.

ولادیمیر

فقط نمی‌تونم ببینم

فقط نمی‌تونم ببینم

فقط... نمی‌تونم ببینم

ماتا-عشق

باید می‌رفتم خط مقدم. بیمارستان جنگی‌ای که ولادیمیر بستری بود. باید میشستم

کنارش، دست‌هاش رو فشار می‌دادم که بفهمه همه چیز خوبه.

ولادیمیر در تاریکی دست‌های ماتا-عشق را

می‌گیرد

ولادیمیر

هیچ چیز خوب نیست ماتا. هیچ چیز

ماتا-عشق	همه چیز درست میشه
ولادیمیر	هیچ وقت دیگه هیچ چیز درست نمیشه. همه جا تاریکه
	تا همیشه همه جا تاریکه
ماتا-عشق	چشم‌هات رو که روی هم می‌گذاری. بهتر می‌بینی
افسر-فرانسوی	خانم ماتهاری!
ماتا-عشق	بله
ماتا-جاسوس	بله
ماتا-جوان	بله
افسر-فرانسوی	علاقه شما به فرانسه کاملن قابل درکه، ولی در هر حال شما شهروند هلند محسوب می‌شید و به عنوان شهروند کشوری که در صلح هست اجازه ورود به خط مقدم رو ندارید.
ماتا-عشق	خب
ماتا-جاسوس	خب
افسر-فرانسوی	درخواست شما رد شده. همین
ماتا-جاسوس	حتمن یه راه حلی باید وجود داشته باشه، حتمن من هم می‌تونم یک نقش توی این جنگ بازی کنم
افسر-فرانسوی	انگار شما به نه شنیدن عادت ندارید
ماتا-جاسوس	نه
افسر-فرانسوی	تنها راه ممکن، کمک شما به دولت و ملت فرانسه است
ماتا-عشق	بیخشید متوجه نیستم، میشه روشن تر حرف بزنید
افسر-فرانسوی	شما اطلاعاتی از آلمان‌ها می‌تونید به دست بیارید، که می‌تونه باعث کمک به متفقین بشه

ماتا-جاسوس چشم در چشم افسر-آلمانی است،  
گفت وگو می کنند، ماتا به او نزدیک تر می شود،  
سپس افسر آلمانی به سمت دیگر می رود و به  
افسر فرانسوی تبدیل می شود، ماتا بر می گردد و  
به او نزدیک می شود، این بازی ادامه پیدا می کند  
و ماتا-جاسوس بین آلمان و فرانسه کشیده  
می شود.

- |              |   |
|--------------|---|
| افسر آلمانی  | یک شب کنار تو بودن آرزوی هر مردیه ماتا                            |
| ماتا-جاسوس   | وسط این جنگ بزرگ؟   |
| افسر آلمانی  | وسط این جنگ بزرگ یک لحظه هایی هست برای نجات دادن                  |
| ماتا-جاسوس   | ولی من ترجیح می دم کنار تون و براتون بجنگم                        |
| افسر آلمانی  | این بهترین خبر برای نازی هاست                                     |
| ماتا-جاسوس   | و قبولش بهترین خبر برای من  |
| افسر آلمانی  | بیا اینجا ماتا، بیا یک کم نزدیک تر،                               |
| ماتا-جاسوس   | نزدیک تر از این؟  |
| افسر فرانسوی | بیا اینجا ماتا  |
| ماتا-جاسوس   | هیچ خبر جدیدی نیست  |
| افسر فرانسوی | خبرهای خوب توی دیدنه توئه   |
| ماتا-جاسوس   | و خبرهای جدید تو ندیدم  |
|              | باید برگردم آلمان، باید بتونم خبرهای دست اول از نازی ها گیر بیارم |

افسر فرانسوی	برای جنگیدن وقت هست، نمی‌خواهی یک کم استراحت کنی
ماتا-جاسوس	هر کاری که کمک به ارتش فرانسه است
افسر فرانسوی	پس بیا یک کم نزدیک‌تر ماتا
ماتا-جاسوس	نزدیک‌تر از این؟
افسر آلمانی	ماتا. بیا اینجا. بیا یک کم نزدیک‌تر
ماتا-جاسوس	من باید برگردم فرانسه
افسر فرانسوی	ماتا. بیا اینجا، بیا نزدیک‌تر ماتا
ماتا-جاسوس	من یک قرار مهم با ولهلم پروس دارم
افسر-آلمان	خیلی خوش اومدی ماتا، خیلی خیلی خوش اومدی
ولادیمیر	من از تو نخواستم چنین کاری بکنی
ماتا-عشق	می‌خوام بینمت
ولادیمیر	من نمی‌تونم بینمت
ماتا-عشق	تو با چشم‌های بسته بهتر می‌بینی
ولادیمیر	به من گفت، گفت پیشنهاد جاسوسی به نفع دولت فرانسه رو پذیرفته. گفت مجبور بوده
ماتا-عشق	مجبور بودم

ولادیمیر گفت ارتباطات خوبی با افسران عالی رتبه آلمان داره. از ارتباطش می تونه به نفع فرانسه استفاده کنه. گفتم به چه قیمتی؟

ماتا-عشق به قیمت دیدن تو

ولادیمیر گفتم امکان نداره آلمانها باور کنن

گفت اونها مهم نیستن،

اگر اتفاقی برای من بیوفته، تو حرفهای من رو باور می کنی؟

ماتا-عشق تو حرفهای من رو باور می کنی؟

ولادیمیر از حملهی آلمانها ترسناک تر بود

از لحظه ای هواپیمام آتیش گرفته بود و داشتم با سرعت از آسمون به زمین میومدم ترسناک تر بود

از لحظه ای که چشمهام رو باز کردم و همه جا سیاه بود ترسناک تر بود.

گفتم دارید دروغ می گید. همتون دارید دروغ می گید.

ماتا-عشق دارن دروغ می گن، همشون دارن دروغ می گن. تو که حرفهای من رو باور می کنی

ولادیمیر کاش دروغ می گفتن ماتا. کاش همشون دروغ می گفتن.

بازپرس خانم ماتاهاری،

ماتا-جاسوس کی به شما اجازه داده که وارد اتاق من بشید.

بازپرس شما باید با ما جایی تشریف بیارید

ماتا-جاسوس قطعن چنین کاری نخواهم کرد

بازپرس شما به جرم جاسوسی بر علیه کشور فرانسه باز داشتید

ماتا-جاسوس متوجه ای دارید با کی حرف می زنید؟

بازپرس	باید همراه من تشریف بیارید
ماتا-جاسوس	من باید یک تماس بگیرم.
بازپرس	شما وقتی ندارید
ماتا-جاسوس	من باید به مقام مافوقم اطلاع بدم

بازپرس یک صندلی در وسط صحنه می‌گذارد،  
ماتا-جاسوس روی آن می‌نشیند. بازرس صحنه را  
ترک می‌کند.

صحنه شبیه به صحنه ابتدای نمایش می‌شود.  
صدای بسته شدن درب‌های زندان شنیده می‌شود.  
جهان شبیه یک زندان است.

۱

صدا	خانم ماتهاری
ماتهاری-عشق	من هیچ وقت به فرانسه خیانت نکردم.
صدا	برای امروز کافیه

۲

ماتهاری-جوان	من هیچ وقت به فرانسه خیانت نکردم.
بازرس	برای امروز کافیه

۳

ماتهاری-جاسوس	من برای آلمان‌ها جاسوسی می‌کردم، اما این جزوی از برنامه بود. باید بهشون اطلاعات غلط می‌دادم. اگر همچین اتفاقی نمی‌افتاد، اون‌ها هیچ وقت به من اعتماد
---------------	---



نمی‌کردن. هیچ وقت حرفم رو باور نمی‌کردن. شما حتمن باور می‌کنید چی دارم  
می‌گم. من مجبور بودم برای به دست آوردن ...

برای امروز کافیه.

بازرس

۴

این‌ها دروغه. من هیچ وقت. حتی به دروغ برای آلمان‌ها جاسوسی نکردم.  
من هیچ وقت به فرانسه خیانت نکردم.

ماتاهاری-عشق

سکوت

این‌هایی که دارید می‌گید دروغه.

ماتاهاری-عشق

دروغه. دروغه. دروغه. آره من یک فاحشه‌ام... /سکوت/ ولی خائن نیستم.

پیام‌های آلمان‌ها رمز گشایی شده. توی این پیام‌ها از شما اسم بردن. با کد H-21.  
براتون آشنا نیست؟ همه‌ی مشخصات H-21 منطبق با شماست.

صدا

/سکوت/

فکر کنم برای امروز کافیه

۵

همه جا درباره ماتا حرف می‌زدن. درباره جاسوسی‌ای که برای آلمانی‌ها کرده. برای  
کسایی که من رو تا آخر عمر کور کرده بودن. کسایی‌ها که کل اروپا رو به آتیش  
کشیده بودن. کسایی که همه‌ی دوست‌های من رو کشته بودن.

ولادیمیر

همه می‌گفتن قرار بوده یک پرستو باشه بین نظامی‌های رده بالای آلمان،

ما به روسی بهش می‌گیم رداسپارو، گنجشک قرمز

و من که یک نظامی بودم، یک نظامی با اطلاعات طبقه‌بندی شده، داشتم تو یک

خونه، با یک پرستو زندگی می‌کردم، با یک گنجشک قرمز

از پلیس ضد جاسوسی فرانسه اومده بودن ملاقاتم.

گفتن از ماتاهاری چی می‌دونی؟

گفتم همه چیز.

گفتن اون جاسوس آلمان‌ها بوده. گفتن پیام‌های آلمان‌ها رو شنود کردن، گفتن می‌دونن داشته برایشون جاسوسی می‌کرده.

گفتن اطلاعات عملیاتی که من توش بودم رو هم اون لو داده.

گفتن تو بگو. از ماتهاری چی می‌دونی؟

گفتم: ... / سکوت / ... هیچی.

گفتن تو معشوقه‌اش بودی

گفتم: ... / سکوت / ... من براش یکی بودم مثل خیلی‌های دیگه

ع

صدا خانم گرتروود مارگارت زله مک لویید.

ماتا-جاسوس من ماتهاری‌ام.

صدا خانم ماتهاری. شما به جرم جاسوسی بر علیه ملت فرانسه. به جرم کشتن ۵۰ هزار

سرباز بیگناه فرانسوسی بازداشتید. به جرم خودتون اعتراف می‌کنید؟

ماتا-جاسوس من سرباز فرانسه بودم.

صدا و بعد سرباز آلمان‌ها شدید.

ماتا-جاسوس من کاری به این جنگ نداشتم، من فقط بلد بودم برقصم.

صدا کل اروپا تو جنگه. تو جنگ کارهای واجب تری هم هست

ماتا-جاسوس نه برای من

صدا کنار اون‌هایی که می‌جنگیدن باید جنگید

ماتا-جاسوس من برای فرانسوی‌ها می‌جنگیدم

صدا این هم یک برنامه از طرف آلمان‌ها بود؟

ماتا-جاسوس ولادیمیر توی خط مقدم بود. من باید می‌دیدمش. به پول نیاز داشتم و حمایت دولت

فرانسه.

صدا و آلمان‌ها به شما پول دادن

ماتا-جاسوس فرانسوی‌ها

صدا و آلمان‌های پیشنهاد بهتری دادن

ماتا-جاسوس من اطلاعات غلط به آلمان‌ها می‌دادم

صدا اطلاعات محرمانه‌ای که دوستتون آقای ولادیمیر ماسلوف در اختیارتون گذاشته بود

ماتا-جاسوس اون هیچ حرف محرمانه‌ای به من نمی‌زد

صدا دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می‌کنه.

/سکوت/

دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می‌کنه.

/سکوت/

دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می‌کنه.

ولادیمیر من هیچ وقت به دادگاه نرفتم. و حتمن ماتاهاری آخرین دفاعاتش رو گفته. و حتمن التماسشون کرده. و حتمن چند روز بعد تو جوخه‌ی اعدام کشته شده.

ماتاهاری-جاسوس من نمی‌خواستم توی این جنگ باشم.

شما دارید من رو رنج می‌دید. من هیچ پشتیبانی ندارم.

خواهش می‌کنم.

خواهش می‌کنم این مساله رو تمومش کنید.

کشیش	فرزندم، حرف‌ها ت رو می‌شنوم
ماتا-جاسوس	انقدر گناه کرده‌ام تو زندگیم که ترجیح بدم خدایی نباشی
	ترجیح بدم چشم‌هام رو ببندم و همه چیز تموم بشه
کشیش	هیچ چیز تموم نمیشه، انقدر ادامه پیدا می‌کنه تا گناهانمون بخشیده بشه
ماتا-عشق	بهشون بگو من بی گناهم
کشیش	همه‌ی ما گناهکاریم
ماتا-جوان	شاید همه‌ی شماها، ولی نه همه‌ی ماها
کشیش	این تقلا برای چیه؟ بهتر نیست این لحظه‌های آخر به جای تقلا کردن، آروم بمیری
ماتا-جاسوس	آرومی و نا آرومی من به خاطر مردن نیست.
ماتا-جوان	کاش می‌شد با یک معجزه آروم شد
ماتا-عشق	می‌ترسم بمیرم. می‌ترسم بمیرم خدا هم حرف‌ها من رو باور نکنه.
کشیش	حرف‌ها تورو نمی‌خوان که باور کنن.
	جنگک به کشتن تو احتیاج داره. کشته شدن یک ستاره‌ی بزرگ.
	متفقین نیاز داره متحد تر از همیشه باشه.
ماتا-عشق	من کیم مگه، به جز یک زن تنها، یک رقصنده بی کس
کشیش	تو مشهور ترین هنرمند فرانسه‌ای. دیوار تمام خیابون‌ها هنوز پر از عکس‌های توئه
	طرفدارهای تو، بیشتر از طرفدارهای نازی‌ها توی آلمانن
ماتا-جاسوس	چرا تنهام نمی‌گذاری
کشیش	می‌تونی، می‌تونی این لحظه‌های آخر در آغوش من باشی. شاید آروم بکنه
ماتا-جاسوس	تو کی ای؟ یک گرگ عوضی که جای چشم توی کاسه‌ی سرت گلوله‌های خونه.
	بوی گند آب می‌دی. تو چه فرقی با این‌ها می‌کنی؟

خانم گرتروود مارگاریت زله. مشهور به ماتا هاری

شما به جرم جاسوسی برای بیگانگان

به جرم اقدام بر علیه یک ملت

به جرم کشتار ۵۰ هزار سرباز بی گناه فرانسوی

به تیرباران در جوخه‌ی اعدام محکوم می شوید.

/ هم‌زمان با این صحنه می‌تواند موسیقی Ave

Maria اثر فرانتس شوبرت پخش شود /

ماتا-جاسوس انگار دست‌ان‌اش بسته است. و نور  
چنان در چشمانش می‌خورد که توان دیدن هیچ  
چیز را ندارد.

ماتا‌هاری تنها روی صحنه ایستاده است، چند  
لحظه بی حرکت می‌ماند تا زمانی که صدای  
شلیک ۱۲ سرباز شنیده می‌شود. ماتا‌هاری سعی  
می‌کند به زمین نیفتد. زانوهایش خم می‌شوند.

چند لحظه‌ای می‌گذرد و بالاخره به زمین  
می‌افتد.

موسیقی ادامه دارد.

Ave Maria! Jungfrau mild,  
Erhöre einer Jungfrau Flehen,  
Aus diesem Felsen starr und wild  
Soll mein Gebet zu dir hin wehen.  
Wir schlafen sicher bis zum Morgen,  
Ob Menschen noch so grausam sind.  
O Jungfrau, sieh der Jungfrau Sorgen,  
O Mutter, hör ein bittend Kind!  
Ave Maria!

Ave Maria! Unbefleckt!  
Wenn wir auf diesen Fels hinsinken  
Zum Schlaf, und uns dein Schutz bedeckt  
Wird weich der harte Fels uns dünken.  
Du lächelst, Rosendüfte wehen  
In dieser dumpfen Felsenkluft,  
O Mutter, höre Kindes Flehen,  
O Jungfrau, eine Jungfrau ruft!  
Ave Maria!

Ave Maria! Reine Magd!  
Der Erde und der Luft Dämonen,  
Von deines Auges Huld verjagt,  
Sie können hier nicht bei uns wohnen,  
Wir woll'n uns still dem Schicksal beugen,  
Da uns dein heil'ger Trost anweht;  
Der Jungfrau wolle hold dich neigen,  
Dem Kind, das für den Vater fleht.  
Ave Maria!

فردش توی روزنامه‌ها بود. پرستارم برام خوندم. ۸ مارچ ۱۹۱۷ ماتا‌هاری با تیرباران در

ولادیمیر

جوخه اعدام کشته شد.

گفتم می خوام برم قدم بزدم، گفت همراهت میام، گفتم لازم نیست، من همه‌ی اون خیابون‌ها رو حفظم. با همه‌ی مغازه‌هاش. همه‌ی کافه‌هاش، همه‌ی پستی‌ها و بلندی‌هاش.

تمام راه رو گریه کردم.

نه. برات گفته بودم.

ماتا-جوان

من خیلی سال قبل از اینکه اعدامم کنن، مرده بودم.

وقتی که مک‌لود بدون خبر، دست لوییس رو گرفت و رفت هلند. بی نشونی. من شبیه به دیوونه‌ها تمام کوچه پس کوچه‌های آمستردام رو دنبالشون گشتم. ۷ ماه و ۲۰ روز طول کشید تا پیداشون کردم.

خب!

مک‌لود

او مدم دنبال دخترم. می خوام بینمش.

ماتا-جوان

اون نمی خواد.

مک‌لود

تو عوضی لازم نیست از طرف اون حرف بزنی

ماتا-جوان

فکر می کنه مادرش مرده

مک‌لود

کل اروپا من رو میشناسن، فقط اون که فکر می کنه من مردم؟ عکس من روی جلد

ماتا-جوان

همه‌ی روزنامه‌هاست، اون وقت اون فکر می کنه من مردم؟

کیو میشناسن؟

مک‌لود

اسمتون چیه شما؟ ممکنه لوییس، ماتاهاری رو بشناسه ولی قطعن مادرش رو نمیشناسه

توی عوضی ۷ سال با من زندگی کردی، باید خوب بدونی که چه قدر دیوونه ام.

ماتا-جوان

من اون بچه رو ازت پس می گیرم.

مک لود

خیلی خوب می دونم. به همین خاطر همه‌ی عکس‌های برهنه‌ات تو مجله‌ها رو جمع می‌کنم.

هیچ دادگاهی تو اروپا راضی نمیشه که یک بچه‌ی معصوم پیش یک فاحشه، بزرگ بشه

ماتا-جوان

لوییس. لوییس.

تو یک کثافتی مک لود

بگذار من بچه‌ام رو بینیم،

لوییس

مک لود از صحنه خارج می‌شود. ماتا-جوان انگار که لوییس را در آغوش کشیده باشد، او را سخت در آغوش می‌فشارد و می‌رقصد. صدای شلیک ۱۲ گلوله شنیده می‌شود، ماتاهاری-جوان روی زمین در کنار ماتا-جاسوس می‌افتد و می‌میرد.

ماتا-عشق

من ۷ روز قبل از اعدام مرده بودم. توی دادگاه. وقتی منتظرت بودم. وقتی نیومدی.

ولادیمیر

لازم نبود بیام. چرا باید دوباره صدات رو می‌شنیدم. صدای کسی رو که باعث مرگ همه‌ی دوست‌هام شده بود. صدای کسی رو که من تا همیشه برده بود توی تاریکی. همه‌ی بهترین روزهای زندگیم کنارت دروغ بود.

ماتا-عشق

تو حرف‌های من رو شنیدی؟ تو قول داده بودی ولادیمیر. قول داده بودی حرف‌های من رو باور کنی. تو گفتی بو کن، گفتی بو کن ماتا، بوی گندآب نیست، صدا خس خس گرگ از صدای من نیامد.

صدا

دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می‌کنه.

ماتا-عشق

امکانش هست چند لحظه منتظر باشیم. اون حتمن میاد.

صدا

دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می کنه.

ماتا-عشق

حتمن اتفاقی افتاده براش. امکانش هست شهادت ایشون به فردا موکول بشه؟ حتمن میان. ازتون خواهش می کنم، حتمن اتفاقی افتاده، امکانش هست کسی رو بفرستید دنبالش. حتمن اتفاقی افتاده. شاید حالش خوب نباشه.

صدا

دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می کنه.

/سکوت/

ماتا روی صندلی می نشیند.

دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می کنه.

ماتا-عشق

من روی صندلی نشستم. و هیچ حرف دیگه ای نزدم. من اونجا مردم، قبل از اینکه اعدامی اتفاق بیوفته

ولادیمیر

این همه ی روایت هایی بود که می دونستم. تا دیروز.

از یک موزه تو هلند اومدن پیشم. موزه ی ماتاهاری. گفتن تو یکی از نزدیک ترین آدم ها به اون بودی. گفتم خیلی سال از اون موقع گذشته. گفتن مگه میشه فراموشش کرده باشی؟ گفتم... چیرو؟  
یک عکس به من نشون دادن.

عکس خودم بود. ۴۰ سال پیش. و خط ماتاهاری که پشتش یادگاری نوشته بود.

«به یاد روزهای زیبایی که کنار ولادیمیر بودم. کسی که بیشتر از هرکس عاشقش بودم»

امضا - ماتاهاری



گفتم کودوم ماتهاری؟

خندیدن. انگار که من دیوونه‌ام.

گفتن راسل وارن وزارت دفاع فرانسه رو متقاعد کرده پرونده ماتهاری یکبار دیگه باز بشه. گفتن آلمان‌ها می‌دونستن رمز پیام‌هاشون رو فرانسوی‌ها شکستن. اطلاعات غلط مخابره می‌کردن.

گفتن به این بهونه می‌خوان روایت من رو بشنون

گفتم شبیه به زنی عریان، وسط یک جنگ جهانی

گفتن همین؟

گفتم حالم خوب نیست، میشه چند لحظه تنهام بزارید؟

صدا دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می‌کنه.

سکوت

صدا دادگاه آقای ولادیمیر ماسلوف رو به عنوان شاهد به دادگاه احضار می‌کنه.

ماتا-عشق بعد از آخرین باری که این جمله رو شنیدم. بالاخره نشستم روی صندلم. و هیچ حرف دیگه‌ای نزدم. من اونجا مردم، درست ۷ روز قبل از اینکه اعدامی اتفاق بیوفته

صدا خانم مارگارید زله، شما دفاعی از خودتون ندارد؟

ولادیمیر نه ماتا، نه.

تو باید از خودت دفاع کنی. پاشو.

صدا دلیل سکوت شما برای دادگاه مشخص نیست، شما هیچ دفاعی از خودتون ندارید؟

دلیل شما با ولهمل پروس چی بوده؟

ولادیمیر ماتا. براشون توضیح بده.

بگو هیچ ارتباطی نداشتی. بگو یک پاپوشه، بگو آلمان‌ها می‌دونستن دارن شنود می‌شن. بگو اون لعنتی اون پیام‌ها رو از قصد مخابره می‌کردن. بگو گرای دروغ می‌دادن...

صدا خانم مارگارید زله، اگر شما به سکوتتون ادامه بدید، دادگاه این موضوع رو قبول اتهام معنی می‌کنه.

برای آخرین بار از شما سوال می‌کنم.

ولادیمیر خودش را به ماتا که بی حرکت روی صندلی (پشت جنازه ماتا-جاسوس و ماتا-جوان) نشسته است نزدیک می‌کند.

انگار یک دیوار شیشه‌ای بین آن‌هاست. ولادیمیر محکم به روی دیوار شیشه‌ای می‌کوبد تا توجه ماتا را به خودش جلب کند. ولی انگار هیچ صدایی به ماتا نمی‌رسد.

نه، نه، نه.....

ولادیمیر

ماتا

نه. حرف بزن.

التماست می‌کنم. من خودمو می‌رسونم اونجا.

ماتا، ماتا.

ماتا، تو حرف بزن. بگو که دارن دروغ می‌گن

خواهش می‌کنم ماتا.

نه، نه، نه

ولادیمیر به تلاشش بی صدا ادامه می‌دهد، صدای موسیقی پر می‌شود و برف با شدت زیاد شروع به باریدن می‌کند. تمام صحنه و روی بدن بازیگرها را برف پر می‌کند.

همین طور که هر ۳ ماتهاری بی حرکت روی  
صحنه هستند و ولادیمیر به تلاشش ادامه می دهد،  
نور تماشاگران می آید و اگر کارگردان بخواهد  
حرف های نویسنده را گوش کند نمایش بدون  
رورانس به پایان می رسد.

**پایان.**